**فقه: زکات، حق المارة، جلسه 37: دوشنبه 08/09/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد شرایط جواز اکل مارّه صحبت می‌کردیم. گفتیم که مرحوم شیخ حسن کاشف الغطاء در انوار الفقاهة دو تا شرط برای جواز اکل مارّة قرار داده. یک شرط این هست که قصد مارّه اکل نباشد و مرورش به قصد عبور و مارّه به نحو مشترک هم نباشد، این یک شرط. یک شرطش این هست که مقصد آن ثمره نباشد، مقصد بعد از ثمره باشد. اگر بخواهد مقصد ثمره باشد آن جائز نیست. ما در مورد شرط دوم عرض می‌کردیم که از روایات نمی‌شود این مطلب را استفاده کرد. ما در مورد شرط اوّل عرض کردیم این‌که غرض از مرور اکل نباشد نه به خاطر این‌که لفظ مرور این اقتضاء را دارد. به خاطر آن اطلاق مقامی به آن تقریبی که عرض کردیم این شرط ازش استفاده می‌شود. اما این‌که مقصد مرور نباشد ما عرض می‌کردیم ولو ممکن است لفظ مرور اختصاص داشته باشد به جایی که مرور در وسط باشد ولی این عرفاً الغاء خصوصیت می‌شود با تقریبی که در جلسۀ قبل گفتیم.

بعضی از دوستان در مورد این‌که آیا اصلاً این مطلب درست هست که مفهوم مرور یعنی این‌که ما آن متعلق مرور در وسط راه باشد، مقصد ما نباشد؟ یا بین حرف جری که مرور با آن متعدی می‌شود فرق باشد. بگوییم مرور اگر با علیٰ متعدی بشود این معنایش این نیست که حتماً مقصد متعلق مرور نباشد. ولی اگر با «با» متعدی بشود بگوییم مراد این هست که در وسط راه قرار داشته باشد، اینجوری بخواهیم تعبیر بکنیم. آیا اینجوری هست؟ ما حالا در مبنایی که ما صحبت می‌کردیم که بین اینها فرق نمی‌گذاشتیم. خصوصیت قائل نبودیم برای این‌که مقصد، اصلاً کلمۀ، استفادۀ این‌که اکل مقصود نباشد را اصلاً از لفظ مرور نکردیم، آن جایی هم که لفظ مرور بود می‌گفتیم الغاء خصوصیت می‌شود، منتهای مسیر بودن مرور را انکار می‌کردیم. این بحث خیلی ثمره‌ای ندارد. ولی حالا روی مبنای متعارفی که آقایان دارند که این را از لفظ مرور می‌خواهند استفاده کنند یا روی مبنایی که مرحوم آقای حاج شیخ حسن کاشف الغطاء داشت که یک شرط زائد قائل هست که منتها الیه مسیر من این درخت نباشد آیا روی مبانی این مطلب درست هست یا درست نیست؟ من یک نگاهی به موارد استعمال مرور کردم البته نگاه خیلی کوتاه، همچنین با این نگاه خود روایت‌های بحث ما را مراجعه کردم، در این‌که مجموعاً بین این‌که مرور با علیٰ متعدی بشود یا «با» متعدی بشود فرقی نیست تقریباً شاید روشن باشد که اینها به آن معنا فرقی ندارد، این‌که جای همدیگر استعمال می‌شود.

مثلاً ببینید این روایت «مَرْوَكِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام» که از روایت‌های بحث ما هست «قَالَ: قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَمُرُّ عَلَى قَرَاحِ الزَّرْعِ يَأْخُذُ مِنْهُ السُّنْبُلَةَ قَالَ لَا قُلْتُ أَيُّ شَيْ‌ءٍ السُّنْبُلَةُ قَالَ لَوْ كَانَ كُلُّ مَنْ يَمُرُّ بِهِ يَأْخُذُ مِنْهُ سُنْبُلَةً كَانَ لَا يَبْقَى منه شَيْ‌ءٌ.»

آن یمرّ علیٰ را امام علیه السلام تبدیل می‌کند به یمرّ به. در بعضی استعمالات هم هست مثلاً یک روایت واحده در یک منبع با علیٰ متعدی شده، در یک منبع دیگر با «با» متعدی شده. کأنّ اینها را نقل به معنای هم می‌دیدند، به همدیگر تبدیل می‌کردند. روایتی هست در خصائص الائمة، صفحۀ ۹۸، مرحوم سید رضی اینجوری آورده،

«فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَئُوداً وَ مَنَازِلَ هَائِلَةً مَخُوفَةً لَا بُدَّ مِنَ الْمَمَرِّ عَلَيْهَا وَ الْوُقُوفِ‏ عِنْدَهَا»

این در ارشاد شیخ مفید جلد ۱، صفحۀ ۲۳۴ اینجور دارد

«فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَئُوداً وَ مَنَازِلَ هَائِلَةً مَخُوفَةً لَا بُدَّ مِنَ الْمَمَرِّ بها وَ الْوُقُوفِ‏ علیها»

این ممر مصدر میمی است. ممر علیها و ممر بها به همدیگر تبدیل شدند و اینها. ظاهراً اینها با همدیگر تفاوتی ندارند. ولی با وجودی که تفاوتی هم که ندارند بعضی از استعمالات را که آدم می‌بیند این احساس بهش دست می‌دهد که معلوم نیست ممر حتماً در موارد خصوص جایی که مقصد باشد به کار برود. البته در بعضی از استمالات تقریباً روشن است که ممر به معنای مسیر عبور است، مثل این روایت معروف نهج البلاغه ایها الناس انما الدنیا دار مجازٍ و الآخرة دار قرار فخذوا من ممرکم لمقرّکم. خطبۀ ۲۰۳. این یک تعبیر.

یا همین تعبیر در امالی شیخ صدوق با این تعبیر دارد. قال امیر المؤمنین علیه السلام فی بعض خطب ایها الناس ان الدنیا دار فناء و الآخرة دار بقاءٍ فخذوا من ممرکم لمقرکم. امالی صدوق، مجلس ۲۳، ذیل حدیث ۸، عیون اخبار الرضا علیه السلام، جلد ۱، صفحۀ ۲۹۸، حدیث ۵۶.

یک روایتی از طاووس یمانی هست، طاووس می‌گوید که در حجر اسماعیل مررت بالحجر فاذا انا بشخصٍ راکع. این همان مررت بالحجر-ش خودش یک چیز هست. البته من بیشتر برای نکتۀ دیگر می‌خواستم به این نکته استدلال کنم، ولی این هم مخصوصاً یادداشت کردم که مررت بالحجر معلوم نیست معنایش این باشد که در مسیر من حجر قرار داشت. ممکن است این‌که انتهای مسیرم حجر باشد. می‌گوید مررت بالحجر فاذا انا بشخصٍ راکع و ساجد فتأملته فاذا هو علی بن الحسین علیه السلام. بعد یک دعایی از امام سجاد نقل می‌کند، بعد از آن دعا می‌گوید عده‌ای از اصحاب امام سجاد آمدند، حضرت خطاب به اصحابش این جمله را فرمود، معاشر اصحابی ان الدنیا دار ممر و الآخرة دار مقرٍّ فخذوا من ممرکم لمقرکم. امالی صدوق، مجلس ۳۹، روایت ۵.

شاگرد: عین فرمایش امیر المؤمنین در کلام امام

استاد: عین همان فرمایش حضرت امیر هست که امام سجاد هم آن را به کار بردند.

یا در نهج البلاغه دارد الدنیا دار ممر لا دار مقرٍّ. در قسم حکم نهج البلاغه، رقم ۱۲۹ دارد.

در خصائص الائمه با این تعبیر دارد الدنیا دار ممرٍّ الی دار مقرٍّ. خصائص الائمه، صفحۀ ۱۰۳.

ولی با این حال بعضی تعبیرات هست این نیست که می‌خواهد بگوید که عبورگاه، گذرگاه، مثلاً در تفسیر فرات دارد، صفحۀ ۲۰۰ مررت علی علی بن الحسین لاسلّم علیه. این معنایش ظاهراً این نیست که من مرور کردم برای این‌که در مسیر عبورم بود. اصلاً آمدم

شاگرد: ظهور مقصد نهایی هم نیست، مقصد میانی می‌تواند باشد.

استاد: نه، معلوم نیست مقصد میانی باشد. می‌خواهم بگویم رفتم برای این‌که چیز کنم.

شاگرد: با علیٰ است

استاد: بله با علیٰ است. می‌خواهم بگویم حالا آن فعلاً به این علیٰ و «با»یش نمی‌خواهم فرق بگذارم. یک چیز دیگری که هست یک در اشعار عرب مرور بر قبر بکن زیاد به کار رفته. اُمرر علی القبر یا علی القبور امثال اینها. من تصور نمی‌کنم مرور بر قبر کردن مراد این هست که قبر در مسیر شما باشد امثال اینها. به خصوص یک شعری هست که این شعر را در ابو هارون مکفوف در حضور امام صادق خوانده بنابر نقل کامل الزیارات و بنابر نقل اقانی ابوالفرج سید حمیری. شعر مال سید حمیری است، اصل شعر مال سید حمیری است، ولی طبق یک نقل دارد که ابو هارون مکفوف خوانده. طبق یک نقل دارد خود سید حمیری خوانده، ممکن است هر دوشان هم خوانده باشند، خیلی با همدیگر تنافی ندارند. حالا آن که در عبارت، یک قصیدۀ مفصلی هست مال سید حمیری در دیوانش مفصل است، ۵ بیتش، ۵ بیتی هست که بنابر نقل این روایت اقانی، من اقانی متأسفانه آدرسش را اینجا ننوشتم، خود عبارتش را نوشتم. اگر ذهنم خطا نکند جلد هفتم، صفحۀ ۱۷۵ است. آدرس را از چیز تراث می‌دهم، تراث ۲.

شاگرد: تراث العربی.

استاد: نمی‌دانم مال کدام چاپش است، این مجموعه‌ای. تراث اقانی چند تا چاپ دارد، این چاپی که دارم عرض می‌کنم مال این چاپی هست که در سی دی تراث هست. من الآن یادم نیست، به هر حال می‌خواهم بگویم آن چاپ هست. اگر اشتباه نکنم، جلد ۷، صفحۀ ۱۷۵ است، اینجوری که در ذهنم هست. عبارتش این هست، من عبارتش را بخوانم، ذکر التمیمی، اینجا البته تمیمی دارد ولی عبارت درستش میثمی است، و هو علی بن اسماعیل. این علی بن اسماعیل متکلم معروف است. ذکر المیثمی و هو علی بن اسماعیل عن ابیه قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام جعفر بن محمد اذا استأذن آذنه للسید. سید یعنی سید حمیری، فامره بایصاله و اقعد حرمه خلف ستر و دخل، سید داخل شد فسلّم و جلس فاستنشده فانشده قوله امرر علی جدس الحسین و قلّه اعظم الذکیة اعظم لا اذلت من فتوا ساکبة رَوِّی. این در مُصیر الاحزان یا اَعْظُماً نقل کرده ولی در اغانی عَظُمً هست، الآن یادم رفت دیوانش را هم الآن دیدم، دیوانش حمیری آن کدام تعبیر در دیوان بود. دیوان سید حمیری صفحۀ ۲۲۱ نقل را دارد. البته دیوان سید حمیری شعرش خیلی مفصل است. این ۵ بیت نیست، خیلی بیشتر است. این انگار گویا انتخاب کرده این ۵ بیت را از میان اشعار مفصلش. و عظم لا زلت من وفا وطفا ساکبةٍ روی و اذا مررت بقبره فاعتل به وقف المتیه و ابک المطهر للمطهرة و المطهرة التقیة کبکاء معولة اتت یوماً لواحده الملیه، که می‌گوید بر جدس من قبر امرر علی، مرور کن بر قبر امام حسین و استخوان‌های پاکش بگو یا اعظمً، یا عَظُمً، همزۀ ندا باشد یا یا باشد هر دویش. ای استخوان‌ها لا زلت من وطفا. وطفا یک اسمی هست برای ابر، یک ابر خاصی است در لغت معنایش کردند. پیوسته از ابر ریزان سیراب باشی، روی خبر لازلت است. لا اعظم لا زلت من وطفا اساکبةٍ روی. وطفا، ظاهرا وطفاءَ خواهد خواند. ساکبةٍ روی و اذا مررت بقبره فاعتل به و اقف المتیه. می‌گوید آنجا به قبرش که مرور کردی خلاصه متیه و چیزت را متوقف کن و آنجا توقف کن، وابک. سوالم چیزم اُمرر علی جدس الحسین هست. این اُمرر علی جدس الحسین، امری که می‌کند نه این‌که مرور کن برو، در ادامه‌اش هم می‌گوید صبر کن، توقف کن، بمان، امثال اینها آنجا اصلاً از اوّل و ابک مطهرة، گریه کن بر پاک که پدر و مادرش پاک هستند. و ابک المطهرة للمطهر و المطهرة التقیة کمکاء وعلة، مانند بکاء مادر بچه مرده‌ای که اتت یوماً لواحده المنیة. منیه فاعل اتت هست، مادر بچه مرده‌ای که در یک روز تک فرزندش را مرگ برباید. کبکاء معولة اتت یوماً، آن کسی که تک فرزندش در یک روز بمیرد چجوری گریه می‌کند، اینجور گریه بکنی. و این شعر خب می‌گوید صدای گریۀ چیزها آمد خیلی مفصل است. یک چیزی در ذیلش دارد، می‌گوید که این علی بن اسماعیل عن ابیه، این پدرش که اسماعیل بن شعیب بن یک چیز هست، شعیب بن یعقوب بن میثم تمار. شعیب به نظرم پسر یعقوب است. شعیب بن یعقوب، یا خودش شعیب مستقیم فرزند میثم است الآن شک کردم. شعیب پسر میثم است یا پسر یعقوب است. به هر حال این علی بن. می‌گوید به پدرم این قضیه را تعریف کردم، پدرم خیلی عصبانی شد از دست سید حمیری، یک فحش ناجور هم به سید داده، گفته که اذا مررت بقبره فاتت به وقف المتِیَ این یعنی چی؟ صبر کن. گفتم پس چی بگویم؟ گفت خودت را بکش. وایستا یعنی چی؟ آنجا جای خودکشی است، چیز کردن نیست، جای این‌که صبر کن شترت را نگه دار حرکت نکن، اینجا که اینجور، خیلی آن ناراحت شده از این‌که احساسات فقط در این حد هست که شترت را نگه داری و حرکت نکند، انحرها، شترت را بکش، می‌گوید شترت را بکش، شترت را نحر کن اصلاً، که اصلاً نتواند حرکت کند. نه این‌که نگه دار آن انحرها، یک تعبیر نه این‌که خودت را بکش این شترت را نحر کن و امثال اینها که اصلاً نتواند حرکت کند و امثال اینها. آن هم حالا یک فضای شاعرانه‌ای است که آن در واقع شاعر می‌گوید اینجا نباید بگوید شترت را نگه دار.

شاگرد: همان می‌گوید یعنی مقصد نهایی را اینجا قرار بده نه مقصد میانی را.

استاد: آره دیگر. من می‌گوید امرر علی جدس الحسین همین را می‌گویم، اُمرر علی جدس الحسین می‌گوید که آن هم فاذا مررت، آن البته می‌گوید که با توجه به چیزی که تو می‌خواهی بگویی نباید اینجوری‌اش تعبیر کنی، تعبیر شاعرانه این هست که بگوید اینجا باید نهایت مقصد تو باشد که نتوانی راه بروی اصلاً از اینها. غرضم این هست که خود سید حمیری هم که دستور می‌دهد امرر علی جدس الحسین نمی‌خواهد بگوید که در میان مسیر به قبر امام حسین عبور کن و رد شو برو. این هدفش نیست. هدفش این هست که بیا کنار قبر امام حسین. به این‌که آیا این مقصد نهایی هست، مقصد نهایی نیست اصلاً کار ندارد. و این مقصد نهایی بودن در امرر علی جدس الحسین نخوابیده. تعبیرهای دیگر که من چند جای دیگر امرر علی را در اغانی، جلد ۱۶، صفحۀ ۳۸۴، خزانة الادب، جلد ۸، صفحۀ ۵۳۷، و امثال اینها آن را دیدم احساس نمی‌کنم، حالا ببینید آنهایش را دیگر آنها را خیلی انگیزه نداشتم یادداشت کنم و اینها. چیزهایی هست. یا مثلاً در امالی مفید می‌گوید اوّلین مرثیه‌ای که بر حضرت سید الشهداء گفته شده قول عقبة بن عمرو سهمی هست. در امالی مفید، صفحۀ 236 هست:

«مَرَرْتُ عَلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَاءَ/ فَفَاضَ عَلَيْهِ مِنْ دُمُوعِي غَزِيرُهَا»

این «مَرَرْتُ عَلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَاءَ» مرادش این نیست که در مسیر عبور چیز کردم، یعنی در اینجا به قبر امام حسین عبور من در میان راه بودن توش قوام این جمله نیست، یعنی تکیه بر این ندارد که وسط مسیر. ممکن است وسط مسیر باشد، ممکن است وسط مسیر نباشد. نمی‌خواهم بگویم که مرر اختصاص دارد به جایی که مرورش نهایت مقصد باشد. در آن تکیه نیست اصلاً.

شاگرد: یک وقت موقت بودن توش موقت بودن در دو تا سند

استاد: نمی‌دانم، موقت بودنش هم معلوم نیست. آن اعتباری که دارد. البته یک نکته‌ای را من عرض بکنم، در کلام مرحوم فاضل نراقی دیدم یک تعبیری هست، این تعبیر را برایتان می‌خوانم، آن تعبیر به نظرم یک مقداری مسامحه آمیز است. ایشان می‌گوید که، ایشان برای استدلال برای این‌که یکی از شرایط جواز اکل این هست که مرور به ثمره یا بستان اتفاقی باشد و ثانیها کون المرور بالثمرة او البستان اتفاقیاً بمعنیٰ ان لا یقصد للاکل ابتداءً فلو قصدها کذلک لم یجز للاکل منها و لعله منها اجماعیاً فیدل علیه اختصاص اخبار تجویز طرّاً بالمرور الذی هو العبور عن الشیء. عبور عن شیءٍ. ببینید این غلط است. مرور عن شیءٍ نیست. عبور عن شیءٍ وقتی صدق می‌کند که شما از آن شیء گذر کرده باشید. مرور اگر هم مفهومش این هست که آن شیء وسط راه هست، قبل از این‌که از آنجا تجاوز کنید مرور صدق می‌کند. این را دقت بفرمایید. ممکن است ما مرور را یک «مرّ عنه» داریم. «مرّ عنه» وقتی صدق می‌کند یا «جاز عنه» داریم. «جاز عنه» وقتی صدق می‌کند که بعد از این‌که از آنجا رد شدی، آنجا «جاز عنه» می‌گویند «مرّ عنه» می‌گویند. ولی «مرّ به» ممکن است حالا «مرّ به» را هم ما شرطش این بدانیم که وسط مسیر باشد، ولی «مرّ به» آن موقعی که کنارش هست «مرّ به» صدق می‌کند. «مرّ علیٰ» موقعی که کنارش هست نه بعد از تجاوز صدق بکند. این تعبیر، تعبیر مسامحی است. من عرض می‌کنم این‌که به نحو شرط متأخر هم عبور کردن از شیء در صدق «مرّ به» یا «مرّ علیٰ» معتبر باشد واضح نیست. حالا نیازمند یک مقدار تأمل هست که آیا، اینها من خیلی وقت‌ها فکر می‌کنم بعضی از این دلالت‌ها یا دلالت عام یا دلالت خاص از تعدد دال و مدلول است. یعنی ممکن است مثلاً ما بگوییم مرور اصل معنایش عام است، این‌که مرور به معنای جایی هست که مقرّ نیست به خاطر این هست که وقتی من می‌گویم که مرور کرد، هیچ تصریح نکردم که ماند یعنی تجاوز کرد. یعنی به خاطر این‌که در جایی که فقط ذکر مسیر بودن را بکند بدون این‌که ذکر بکند که اینجا ماند یا نماند یعنی نماند. ممکن است حتی آن مواردی که دنیادار و ممرّ لا دار و مقرٍ، اطلاق ممرّ به این‌که آن مسیر، مسیر عبور هست نه مسیر استقرار هست به اطلاق مقامی باشد. و ممکن است حالا برعکس گاهی اوقات اینها یک دقت‌هایی دارد، یکی از نکاتی که در استعمالات برای کشف معنای حقیقی خیلی مهم است این‌که آدم بتواند این استعمال را واکاوی کند که واقعاً آن مفهوم از حاق لفظ استفاده می‌شود یا از قرائن محیطۀ به کلام استفاده می‌شود مثلاً ببینید این آیۀ شریفه‌ای هست که «**أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ**» بعضی‌ها به این آیۀ شریفه تمسک کردند برای این‌که کلمۀ «مات» معنایش، به معنای مرگ فرض هست. بنابراین مثلاً در بعضی از عبارت‌هایی که بعضی از مورخین گفتند که وفات حضرت زهرا در فلان تاریخ بوده، این را قرینه خواستند قرار بدهند برای این‌که حضرت زهرا(س) شهید نشده. این را به عنوان مثلاً شاهد برای این مطلب آوردند. در حالی که این مطلب اشتباه است. یک موقعی ما در مقام بیان چگونگی مرگ هستیم. اگر در مقام بیان چگونگی مرگ باشیم بگوییم زید مُرد، یعنی عادی مُرد. و الا اگر کشته باشندش، کشته بودنش را ذکر می‌کنیم. کشته بودنش را ذکر می‌کنیم، این که ذکر نمی‌کنیم کشته شده، کاشف از این هست که این کشته نشده. نه این‌که کلمۀ مات اختصاص دارد به مات عطف عنف ۲۶:۳۳، به دلیل این‌که مرگ قتلی یک مرگ خاص است و در مقام بیان خصوصیات مرگ هم هستم. یعنی اگر آن خصوصیات وجود داشت من آن خصوصیات را ذکر می‌کردم. در آیۀ قرآن «**أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ**» می‌گوید پیغمبر یک نبی‌ای هست و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرُسُل اللهم صل علی محمد و آل محمد. «**أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ**» اشاره به این هست که مشروعیت و حقانیت دیانت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وابسته به حیاتش نیست، اگر پیامبر از دنیا برود بلکه از آن بالاتر کشته شود، کشته شدن یک چیزی هست کأنّ کسی که کشته می‌شود خدا دیگر این را نخواسته، کشته شده دیگر. کأنّ اجازه داده که دشمنان بر او غلبه بکنند.

شاگرد: ناگهانی بودن

استاد: نه نه، بحث ناگهانی نیست. یک ذهنیتی در بعضی ذهن‌ها هست که کأنّ خدا یک حمایت ویژه از ولی خودش دارد. در قضیۀ کربلا یک عده از غالی‌ها این تصور را داشتند که امام حسین ولی الله است. یزید عدو الله هست. نمی‌شود که خداوند عدو الله را بر ولی الله مسلّط کند. این یک ذهنیتی بوده هم زمان امام صادق در بعضی روایات هست سؤال کردند که هم این ذهنیت حتی تا زمان غیبت صغریٰ هم بوده. در یک چیزی هست، سؤالی از حسین بن روح است ظاهراً، از جناب حسین بن روح سؤال می‌کنند که ا یسلّط الله عدوه علی ولیه. آن داستان‌ها، داستان‌هایی هست از همان قدیم بوده که کأنّ مگر می‌شود که دشمن خدا را خدا او را بر ولیّ‌اش مسلط کند؟ این یک ذهنیت که غالی‌ها می‌خواستند بگویند اصلا امام حسین شهید نشده، تصوّر شهادتش بوده، یک چیزی شبیه همان چیزی که حضرت مسیح را قرآن در موردش می‌گویند بل شبهه لهم، این تصویر را در مورد امام حسین به کار می‌بردند چون نفس قتل به معنای مسلّط شدن عدوّ الله علی ولی الله می‌گرفتند. این هم کأنّه می‌گوید اگر پیغمبر خدا بمیرد، از آن بالاتر کشته شود، این معنایش این نیست که دینش حقانیت ندارد، کأنّ این گاهگاهی شاهد بر این می‌گرفتند اگر پیغمبر خدا رسول هست، رسالتش باید جاودان باشد، رسول هم باید جاوید باشد. جاودان بودن رسالت را با جاودان بودن رسول یکی می‌گرفتند. از آن طرف اگر رسالتش جاودانی است، اگر رسالتش مشروع است چطور می‌شود که کشته می‌شود؟ آن کشته شدن یک نکتۀ خاص دارد، به آن نکتۀ خاص تأکید می‌شود. «**أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ**» این هست که مجرد مرگ باعث می‌شود رسول بمیرد، ولی رسالت نمرده است. مجرد این‌که قتل اتفاق بیفتد به معنای این نیست که برهان و حجت رسول نابود شده، شخص رسول نابود شده، چون این الفاظی که به کار می‌برم الفاظی هست که در کلمات آن زمان به کار رفته که کأنّ وقتی یک شخصی مرد حجتش هم باهاش می‌میرد. برهان صدق دعوایش هم با خودش می‌رود. می‌گوید نه اینها به همدیگر ربطی ندارند، «**أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ**». خب اینها همه به خاطر یک ویژگی‌های خاصی هست که کلمۀ مرگ و کلمۀ قتل دارد. مرگ به اعتبار، یک نکته دارد، قتل نکتۀ دیگری دارد. هر کدام به جهت یک نکته‌ای توهم بطلان رسالت نبوی می‌شود. ولی در جایی که شخص اصلاً در مقام بیان این چیزها نیست. لیست کرده ائمۀ معصومین علیهم السلام را که تاریخ وفات این امام این است، تاریخ وفات این امام این است، تاریخ وفات این امام. بالای جدول نوشته وفیات امام‌ها، وفات، حتی امام سید الشهداء را هم نوشته سال ۶۱. حضرت سید الشهداء که اصلاً اینقدر مسألۀ شهادت در مرگش حضور دارد که اصلاً کأنّ اسم حضرت شده سید الشهداء. جزء اسم حضرت قرار گرفته و امثال اینها. حتی در مورد او هم وقتی در کنار، در جایی که در مقام بیان کیفیت قتل نیست، کیفیت موت نیست، می‌نویسد تاریخ وفات سال ۶۱. اینها نشانگر این نیست که کلمۀ موت مفهوم دارد، یعنی موت عطف عنف ۳۲:۱۳، که دیدم بعضی‌ها مثلاً می‌گوید حاج شیخ عباس در منتهی الآمال در مورد حضرت زهرا نوشته وفات حضرت روز سوم جمادی الثانیه بوده است. پس بنابراین در مفاتیح نوشته وفات حضرت روز سوم جمادی الثانیه بوده است پس این معنایش این است که حضرت زهرا شهید نشده است و امثال اینها. اینها از نفهمی، یعنی توجه نکردن به مفاهیم الفاظ است، نفهمی که می‌گویم در مقام چیز نیستم، حالا آن هم سر جای خودش هست ولی من الآن در آن مقام نیستم. من می‌خواهم بگویم که ما در به کار بردن واژه‌ها و فهم واژه‌ها باید دقت‌ها را بکنیم.

شاگرد: من زارها بعد وفاته اصلاً در روایت داریم برای امام حسین

استاد: بله بعد وفاته. اینها تعبیرهایی هست که ناظر به آن حیثیت نیست، اگر در جایی ناظر به کیفیت موت باشد، اقتصار کند به موت، یعنی این موتش یک ویژگی خاص گفتنی نداشته. مثل همۀ مردم عادی که می‌میرند، مردم عادی بوده. شما الآن می‌گوییم فلانی مرد، یا فلانی تصادف کرد. خیلی وقت‌ها وقتی می‌گویید مُرد یعنی تصادف نکرده. چرا؟ چون تصادف یک مرگ ویژه است، یک مرگ ناگهانی است. وقتی می‌گویید مُرد چرا مفهوم؟ مگر در مورد تصادف مرگ صدق نمی‌کند؟ صدق می‌کند ولی اگر طرف در مقام بیان ویژگی‌های خاصۀ مرگ باشد، اگر تصادف کرده باشد می‌گوید تصادف کرد. البته به شرطی که بداند. گاهی اوقات طرف اصلاً نمی‌داند که طرف چجوری از دنیا رفته و امثال اینها، به طور عام تعبیر می‌کند و می‌گوید مثلاً کی از دنیا رفته. به هر حال این ویژگی‌ها این‌که مفاد مربوط به اصل حاق لفظ است یا خصوصیات اطلاق مقامی، این اطلاق مقامی خیلی مهم است. چیزهایی که متکلم در مقام بیانش هست اگر بود می‌گفت. این در مقام بیان بودن بعضی جاها هست، بعضی جاها نیست. این است که عرض می‌کنم این تفاوت بین دو معنای مرور اینهایش احتمالاً به این چیزها برمی‌گردد. طرف می‌گوید باید دقت کرد و من نشد که یک دقت کافی بکنم ببینم یک چیزی از توش در می‌آید یا در نمی‌آید. خب این بحث تمام.

حالا بحث شرط دومی که اینجا هست من شرط دوم را به یک شکل دیگری ذکر کردم، اوّل می‌خواهم این شرطی را که مرحوم نراقی در مستند ذکر کرده‌اند را ذکر بکنم، می‌خواهم این برگشت باید برگردد به آن شرطی که ما ذکر کردیم.

مرحوم نراقی اینجوری تعبیر می‌کند، به عنوان شرط چهارم، می‌گوید که: «و رابعها: أن لا يكون النخل أو السنبل أو الثمرة محاطا عليها بسور مبوّبة بباب، فلو كان كذلك لم يجز صعود السور أو خرقه، و لا فتح الباب أو كسره؛ لأنّه تصرّف في ملك الغير بغير إذنه، و لا إذن من الشارع.»

بعد یک ۳، ۴ سطر توضیحاتی می‌دهد بعدش می‌گوید: «و ممّا ذكرنا يظهر عدم جواز دخول ملك الغير أيضا لو كان الثمر في ملكه.»

جلد ۱۵، صفحۀ ۵۴ و ۵۵.

ایشان اینجوری استدلال می‌کند. ولی این استدلال به این مقدار کافی نیست. می‌گوید خب نمی‌تواند دیوار را خراب کند، نمی‌تواند داخل باغ بشود، حرام است این مجرد این‌که طرف اکل برایش جایز باشد این مجوز این نیست که دیوار را خراب کند، وارد باغ بشود امثال اینها. خب بحث سر این نیست، بحث سر این است که حالا داخل باغ شد این حرام را مرتکب شد، اکلش حرام است یا حرام نیست؟ دو بحث است. یک بحث این است که ما دخول در باغ را جائز می‌دانیم یا جائز نمی‌دانیم، حالا جائز نیست. دیوار را خراب کردن و سوراخ کردن و امثال اینها جائز است؟ نه جائز نیست. ولی حالا اگر کسی این محرم را انجام داد، انجام دادن این محرم باعث می‌شود اکل هم محرم بشود، به چه دلیل؟

شاگرد: داخل هم نشود، فرض کند که بالای نربان

استاد: نه، حالا آن فرض کرده که به اصطلاح برای مقدمه‌اش داخل شدن باشد، حالا آن خارج از فرض است. حالا آیا به نظر می‌رسد که اصل مطلب درست است، ادله‌ای که می‌گوید من مرّ ببستان غیر و نمی‌دانم امثال اینها، اینها منصرف است از جایی که طرف مرورش را می‌خواهد زورکی مرور ایجاد کند و مرورش جائز نیست و حقی در این مرور ندارد. من تعبیر کردم یکی از شرایط این است کون المرور مباحاً. مراد از مباح این است که نسبت به این مرور حق داشته باشد. مباح بودن گاهی اوقات ممکن است مرور حرام باشد، ولی حرام بودنش به خاطر این‌که طرف مریض می‌شود. هوا داخل است، امروز خیلی هوا گرم است، امروز دارد عبور می‌کند مریضش می‌کند. آنها نه، در این مرور ذی حق باشد. اما در جایی که در این مرور حق ندارد، به خاطر این‌که دارد در ملک غیر تصرّف می‌کند، نمی‌دانم در، اینجور چیزهایی که نسبت به خود مرور طرف حق نداشته باشد خیلی مشکل است ادله آن را شامل بشود. و من تصور می‌کنم روایت مسعدة بن زیاد هم همین را می‌خواهد بگوید. عمدۀ دلیلی که می‌توانیم بر این مطلب بیاوریم روایت مسعدة بن زیاد است. روایت مسعدة بن زیاد من روایت را می‌خوانم، یک توضیحی می‌خواهم در مورد این روایت بدهم، ببینید این روایت «سُئِلَ عَمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ مِنَ الْفَاكِهَةِ وَ الرُّطَبِ»، آن سؤال، پاسخ این هست «لَا يَأْكُلْ أَحَدٌ إِلَّا مِنْ ضَرُورَةٍ، وَ لَا يُفْسِدْ إِذَا كَانَ عَلَيْهَا فِنَاءٌ مُحَاطٌ.»

یک توضیحی اوّل در مورد این فناء محاط بدهم، ببینید گاهی اوقات می‌گوییم اذا کان علی الثمرة حائطٌ. حائط یعنی دیوار. دیوار به چه اعتبار به آن حائط می‌گویند علیٰ؟ به اعتبار این‌که آن درخت پشتش است، حائط یک نوع تسلطی بر آن درخت دارد. آن به این اعتبار اذا کان علیها حائطٌ.

ولی فناء محاط یعنی چی؟ فناء محاط یعنی زمین دیوار دار. می‌گوید زمین دیواردار بر این ثمره باشد. زمین دیواردار زمین که بالای ثمره نیست. این علیٰ به چه اعتباری است؟ به نظر می‌رسد علیٰ به اعتبار این‌که کأنّ این فناء محاط ناتوری هست، باغبانی هست که محافظ از این ثمرات هست. اینها مانع افراد به اعتبار این‌که یک باغبان حافظ باغ هست از این‌که دیگری نیاید ازش استفاده کند، این فناء محاط هم محافظ این ثمرات هست. و مانع از این هست که افراد بیایند از این ثمرات استفاده کنند. ظاهراً اعتبار مانع بودن این فناء محاط به این اعتبار هست که محرّم وارد شدند. این زمین دیواردار، زمینی هست که ملک شخص است. و چون ملک شخص هست دیوار هم کشیده شده، بنابراین اشخاص حق ندارند داخل بشوند، یعنی آن اعتباری که منشاء می‌شود که آن میوه‌ها حفظ بشوند به خاطر حرمت دخول در باغ هست. این حرمت دخول در باغ منشاء می‌شود که آن میوه‌ها حفظ بشوند.

البته حالا من یک چیزی می‌گویم این تکمیلش برای فردا باشد. یک احتمال دیگری هم اینجا وجود دارد که ما قبلاً مطرح می‌کردیم که بگوییم فناء محاط به اعتبار این‌که امارۀ بر عدم رضایت مالک است. این است که ممکن است یک شرط بعدی که ما اینجا ذکر کردیم عدم العلم بکراهة المالک و عدم العلم بظن، یا ظن به کراهت مالک در آن بحث ممکن است ما این تعبیر را بکنیم.

حالا این‌که این به کدام یکی از اینها ناظر هست این را من ان شاء الله فردا در موردش بیشتر توضیح خواهم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان